سفرنامه شاهزاده رضا قلی میرزا نایب الایاله

لشکریان بیصاحب و سردار ناچار شده بعضی بخدمت محمد شاه و برخی بخانه‏های‏ خود رفته و پارهء که عیال در دار الخلافه داشتند روبطهران روان گشتند.در لحظه‏ای لشکریان‏ بآن استعداد و آراستگی چون بنات النعش متفرق هریک بطرفی روان گردیدند محمد شاه‏ بعد از افتتاحی چنین بدون نزاع سرعت در حرکت در داده از قزوین متوجه دار الخلافه‏ گردید سهرابخان و ابو الملوک در آن منزل که بودند به محض استماع اینخبر توقف کرده‏ عریضه ارسال داشتند که ما منتظر ورود موکب همایون میباشیم.نزدیک بدار الخلافه محمد شاه و آصف الدوله در خفیفه نوشتجات به محمد باقر خان قلعه بیگی نوشتند که بورود موکب‏ فیروزی کوکب باید ظل السلطان و شاهزادگان را که سرکش میباشند مقید و محبوس نموده‏ نگذاری که بطرفی بیرون رفته باشند اینخبر وحشت اثر که بظل السطان رسید از اینکه تمام‏ سرکردگان و یاران خود را باستقبال محمد شاه فرستاده بود و کسی را نداشت که یاری و مدد کاری باو نماید با محمد باقرخان مشورت نمود.محمد باقر خان از راه ملعنت آن شاه ساده‏ لوح را فریفته گفت قلعه تهران حصنی است حصین دو سه هزار تفنگچی مستعد بالفعل در تصرف‏ من میباشد که یکدل و یکجهت با من میباشند بقدر یک دو ماه میتوانیم بهمین استعداد خود را نگاهداشت و دار الخلافه را بتصرف آنها نداد.عریضهء خدمت فرمانفرما نوشته شجاع السلطنه‏ را با لشکر و توپخانه استدعا خواهیم نمود البته سرکار فرمانفرما شجاع السلطنه را مأمور خواهند فرمود ایشان نیز بعلت عدم سیورسات و مخارج ناچار شده کاری از پیش نخواهند برد و سرکار فرمانفرما بفریاد ما خواهد رسید،بیچاره ظل السلطان بسخنان آن شیطان فریفته شده عزم‏ رحیلش با قامت تبدیل یافت و به محمد باقر خان و نوکر متفرقه وی فریفته و مستظهر گشته‏ توقف در دار الخلافه نمود هرچند بعضی از شاهزادگان و خیرخواهان او را تکلیف بفرارو خروج از دار الخلافه نمودند مفید نیفتاد.

اذا جاء القدر عمی البصر.بر جای فرار مستقیم گشت اردوی محمد شاهی و کوکبه خسروانی‏ قریب گشته در شب چهارشنبه بیست و یکم شهر شعبان 1250 چهار ساعت از شب گذشته از هنگامیکه ظل السلطان در اندرون حرم مقدمه خواب و استراحت را داشته محمد باقر خان‏ قلعه بیکی جمعیت خود را مکمل آراسته ابتدا بدرب خانه در باغ مرحوم خاقان بعمارت بلور آمده محمد جعفر خان کاشی را که سابقا در نزد علیشاه و در این زمان مشار الیه و مدار- علیه میبود گرفتار زنجیر غفلت ساخته بعد از انجام کار وزیر بسلطان پرداخت،آن بیحیای‏ نمک‏نشناس سرزده در اندرون رفته علیشاه را در بستر راحت مقید ساخته جمعیت خود را بدور او قراول کرد صبح زود دروازه شهر را گشود صدای حضور شهریاری را دستور داد هر یک بمضمون:السبابقون السابقون اولئک المقربون در شرفیابی حضور محمد شاه برخاسته برای‏ آنکه گوی مسابقت از همگنان خودر بوده باشند سبقت بر یکدیگر میگرفتند شاهزادگان و امراء و اهالی مملکت فوج‏فوج،دسته‏دسته هریک بدست آویزی خود را باستقبال رسانیده بزبانی‏ تهنیت سلطنت را می‏گفتند و هریک بوسیلهء از وسایل تقرب جسته در آنسرکار خود را جلوه‏ خدمت میدادند محمد باقر خان صندلی مرصع خاقان مغفور را با اسباب سلطنت و فروش و ظروف واوانی طلا و نقره با اسباب جلالت و عظمت قدغن نمود که بباغ نگارستان برده از هر جهت‏ آرایش بباغ دهند.اهالی شهر باغرا از حلویات و مأکولات و انواع خوردنیها مملو کرده‏ تدارکی عظیم و شایان و بساطی بزرگ و نمایان پیراستند.محمد شاه در یوم بیست و دوم شهر شعبان بآئین نمایان وارد نگارستان شد بر صندلی مرصع خاقان مرحوم نشسته جمیع شاهزادگان‏ و لشکریان سر فرود آورده تهنیت سلطنت را گفته بیچاره ظل السلطان از خوف جان بر خود پیچان‏ دقیقهء آرام و قرار نداشت.جمعی از حرم خاقان مغفور مثل ضیاء السلطنه و فخر الدوله و پارهء دیگر از زنان و دختران ظل السلطان را برداشته با خازن الدوله و کلید خزانه و تاج شاهانه‏ با جوار آلات و کوه نور و تاج ماه و جواهرات نامی بحضور محمد شاهی شتافته ظل السلطان در غایت ذلت و معذرت همان تاجی را بر سرگذاشته با جواهرات نفیسه بدست نیاز گرفته خدمت‏ محمد شاه برگذار نمود.

بلی خواست پروردگار چیزی است که چنان دستگاهی را بدون نزاع و جدال قسمت‏ بر چنان کسی نماید و دیگری را با وجود آنهمه اسباب و بذل اموال و قبول عامه چنین مسخر میکند.

بسی دهقان که صد خرمن بکارد ز صد خرمن یکی جو برندارد بسی ناکشته را کز در درآرند سپهر دوربین تا در چه کارند

محمد شاه از غرور جوانی و سلطنتی چنین بدون زحمت زبان حالش مترنم باین فرد میبود:

دولت آنستکه بی‏خون دل آید بکنار ورنه با سعی و عمل باغ جنان اینهمه نیست

محمد باقر خان قلعه بیگی محمد جعفر خان کاشی را در زنجیر کشیده بحضور محمد شاه‏ حاضر نمود.محمد شاه در ازاء خدمت محمد جعفر خانرا به محمد باقر خان با خانه و اوضاع‏ بخشید.بیچاره را بعد از اخذ اموال اقراری بداغ و شکنجه کشیده معادل یک کرور از آن‏ بازیافت نمودند.خلاصه هفت روز اردوی محمد شاهی در نگارستان توقف بعد از هفته مذکور بساعت نیک وارد دار الخلافه در عید فطر سنه 1250 مجددا بر تخت طاووس جلوس کرده‏ شاهزادگان صغیرا و کبیرا سر اطاعات در پیش گرفته در سلام عام حاضر،ظل السلطان بعد از آن کوکبه و جلال پادشاهی بذلت فرمانبری و تباهی در هنگامیکه در حیات خاقان مغفور بسلام‏ حاضر میگشت در خدمت محمد شاه در کمال خفض جناح بسلام ایستاده بهیچوجه اعتبار و اعتنائی نسبت باو ملحوظ نبود الحق در این جزء از زمان و انقلاباتی چنان هیچکس مشاهده‏ نکرده بلکه از کتب صلف نیز نخواند بلی:

روزگار است اینکه گه عزت دهد گه خوار دارد چرخ بازیگر از این بازیچه‏ها بسیار دارد

شاهزادگانی که هریک شمشیر ایشان بر آسمان دولت مجره و کهکشانی بود درینوقت بطریق ذلت و حقارت بنظر میآمدند که گویا هیچ روستا و برزگری باین مذلت و خواری‏ نبود.کسانی که نور چشم خاقان مغفور محسوب بودند اکنون احدی از حقارت برایشان نظر نمیکرد،ظل السلطان همینکه از سلام محمد شاه بیرون آمد او را در حلقه قراول سرباز انداخته‏ مطلقا متررک بالاراده نبود.شاهزادگان دیگر مثل رکن الدوله و هریک که با وجود بودند همگی در قراول سرباز گرفتار،احدی باراده خود متحرک نبود مگر امام ویردی میرزا که در پناه دولت روس بود کسی متعرض او نبود و باقی گرفتار بودند.

نیز شیخ علی میرزائی ملقب بشیخ الملوک که در دولت خاقان مرحوم حاکم دولت‏آباد و تویسرکان میبود در آن هنگامه با عدم اسباب نضاعت خود سرادعای فرمان دهی نبودند از علامت پادشاهی و نشانه خسروی بکوبیدن نقاره صبح اکتفا کرده چندانکه میدان سلطنت‏ را از فارس خلاقت خالی دید جولانی نموده و اطفاء حرارتی از دود مشتعل کرده بعد از اینکه‏ طایفه زندیه را که از اهل مادرش بودند دور خود جمع کرده در عرصه حال خیال تصورات‏ محال مینمود غوغا طلبان زندیه نیز او را مستظهر کردند بمضمون اولی قوة و اولی بأس شدید و ما یعرفی که بود صرف میکردند تا اینکه کوکب جلال محمد شاهی از افق تبریز بخونریزی‏ طلوع نمود آنهمه تصورات خام بیک باره معدوم شد اجتماع زندیه بتفرقه مبدل و هوس فرمانروائی‏ باطاعت و فرمانبری تبدیل یافت ابتدا نظر علی میرزا پسر خود را با دویست سوار در عرض راه‏ باستقبال فرستاده و بعد از ورود موکب شاهی خود نیز برسوم طاعت و بندگی بدار الخلافه شتافت‏ منظورش اینکه ولایات کمره و قلمرو را در تخت اختیارش کند ولی غافل از اینکه او نیز باتفاق‏ یاران و برادران از اجزاء اردبیل خواهد شد چنانکه هنگامی که شاهزادگان را برقاطرهای‏ بی‏پلان سوار کرده با آنهمه خفت روانه اردبیل میکردند این بیچاره از بابت پیشکش قلمرو دوازده هزار تومان تحول میکرد و از یک طرف قاطرهای بی‏پالان آورده او را سوار کرده‏ باردبیل برده باشند خلاصه او نیز شرفیاب خدمت محمد شاه شده در حلقه برادران نشست دیگر سیف الدوله محمد میرزای حاکم اصفهان که از قوت خاقان مرحوم توهم از رکن الدوله کرده‏ بسمت بختیاری رفت جماعت بختیاری او را حمایت و یاری کرده جمعیتی بهمراه او آمدند در هنگام سلطنت ظل السلطان عریضه و بار خانه فرستادند بعد از ظل السلطان و سلطنت محمد شاه‏ نامی نمود ولی از دربار شاهی بجز از شرفیابی حضورش حکمی نرفت او نیز پای اقامت در آنجا افشرده شرفیاب حضور نشده بمعاذیر غیر موجه متسمک گردید آخر الامر اولیای دولت خسرو خان‏ گرجی را باسم سرداری با پنجهزار لشگر مأمور در باطن مشار الیه رفت که بورود اصفهان‏ سیف الدوله را گرفته و بسته بسلطنت میرزا علی فرستد.